

ریشه‌های بازتولید مخاصمه ایران و امریکا پس از توافق هسته‌ای

عبداله قنبرلو*

چکیده

ایران و ایالات متحده در چهار دهه گذشته چند بار به تعدیل موضع و همکاری بر سر برخی امور روی آورده‌اند که توافق هسته‌ای اوج آن بود. اما همکاری‌های مقطعی هرگز به عادی‌سازی روابط بین دو کشور نیانجامید. در جریان مسأله فعالیت‌های هسته‌ای ایران، تهران و واشنگتن به نحو کم‌سابقه‌ای وارد گفتگو و همکاری شدند و امتیازاتی به یکدیگر اعطا کردند که برای بسیاری ناظران سؤال‌انگیز بود. برخی به این جمع‌بندی رسیدند که زمان عادی‌سازی روابط فرا رسیده است. اما این بار نیز پس از توافق تدریجاً فضای تخصیصی بازتولید شد. سؤال مقاله حاضر این است که چه عوامل بنیادینی سبب شده‌اند که گشایش‌ها و همکاری‌های مقطعی در روابط ایران و آمریکا- که اوج آن در توافق هسته‌ای نمایان شد- به عادی‌سازی روابط بین دو کشور منجر نشوند. در پاسخ، به برخی سیاست‌های ریشه‌دار دو دولت خصوصاً خط‌مشی انقلابی و ضد‌آمریکایی ایران و سیاست‌های ضدایرانی آمریکا اشاره خواهد شد که مانع از عادی‌سازی روابط می‌شوند. با این حال، تخصیص بین دو دولت مانع از آن نمی‌شود آنها تحت شرایط خاص آماده همکاری محدود شوند.

کلیدواژه‌ها: جمهوری اسلامی ایران، آمریکا، همکاری‌های مقطعی، توافق هسته‌ای، نظام بین‌الملل، انقلابی‌گری، بازتولید تخصیص

۱. مقدمه

در روابط جمهوری اسلامی ایران با ایالات متحده تاکنون گشایش‌های مختلفی صورت گرفته که بعضاً به همکاری‌های نزدیک و عمیقی منجر شده است. توافق هسته‌ای اخیر یا برجام را می‌توان اوج آنها دانست که نقطه عطف مهمی در مناسبات دو کشور به

*دانشیار گروه روابط بین‌الملل پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی Ghanbarlu.phdirut@gmail.com

تاریخ دریافت: ۱۳۹۶/۲/۲۵، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۶/۴/۱

حساب می‌آید. اما نکته سؤال‌انگیز این است که این گشایش‌ها و همکاری‌ها به عادی شدن روابط دو طرف نینجامید. در جریان مذاکرات هسته‌ای بین ایران و گروه ۵+۱ که ایران و آمریکا طرف‌های اصلی مذاکره قلمداد می‌شدند، تمایل جدی‌تری به رفع تنش و حل بعضی مسایل اساسی فی‌مابین نمایان شد. ناظران بسیاری امیدوار بودند که توفیق تهران و واشنگتن در مذاکرات هسته‌ای یخ‌های روابط دو کشور را ذوب کند. این خوش‌بینی بیشتر به خاطر سطح بالای گفتگو و همکاری ایجاد گردید. در سپتامبر ۲۰۱۳ و طی سفر هیأت ایران به نیویورک برای شرکت در اجلاس سالانه مجمع عمومی سازمان ملل، وزیر خارجه ایران، محمدجواد ظریف در چارچوب مذاکرات هسته‌ای با وزیر امور خارجه آمریکا، جان کری دیدار کرد که اولین دیدار وزرای خارجه دو کشور از ۱۳۵۸ تا آن زمان بود؛ دیداری که به مذاکرات مکرر و گسترده بین این دو شخص تا انعقاد توافق هسته‌ای انجامید. مسأله هسته‌ای حتی زمینه گفتگو در سطح رؤسای جمهوری را نیز فراهم کرد که بالاترین سطح تماس میان دو کشور از زمان انقلاب اسلامی ایران در سال ۱۳۵۷ بود. مذاکرات هسته‌ای بالاخره نتیجه داد و طرفین در ۱۴ جولای ۲۰۱۵ (۲۳ تیر ۱۳۹۴) به توافق هسته‌ای نائل شدند. چند روز بعد، این توافق از سوی شورای امنیت سازمان ملل مورد تأیید قرار گرفت (رک: UN Security Council, July 20, 2015). چندی بعد، وزیر خارجه آمریکا در سپتامبر ۲۰۱۵ با قدم نهادن به دفتر نمایندگی ایران در سازمان ملل که به نوعی قلمرو ایران محسوب می‌شود، اراده سیاسی کشورش دایر بر تنش‌زدایی با ایران را نشان داد. در مدت نزدیک به سه سال چانه‌زنی، سیگنال‌هایی از طرف سران سیاسی دو کشور ارائه شد که به مثابه تمایل به حل و فصل مشکلات تعبیر می‌شد.

علی‌رغم این واقعیت‌ها، روند تحولات پس از توافق هسته‌ای سیر دیگری پیدا کرد. طبق توافقی که به عمل آمد، فعالیت‌های هسته‌ای ایران محدود شد، پایه‌های عمده تحریم‌های بین‌المللی مرتبط با فعالیت‌های هسته‌ای ایران فرو ریخت، و حتی فراتر از تحریم‌های هسته‌ای برخی محدودیت‌های غیرهسته‌ای نیز از سوی واشنگتن رفع شد. اما در عمل رویدادهای تأمل‌انگیز دیگری اتفاق افتادند. طبق قانونی که در آذرماه ۱۳۹۴ به تصویب کنگره رسیده و به سرعت توسط رئیس جمهور آمریکا امضاء شد، در صورتی که شهروندان کشورهای دارای روابط بدون ویزا با آمریکا (۳۸ کشور) به کشورهای ایران، عراق، سوریه و سودان مسافرت داشته باشند، تا پنج سال برای سفر به آمریکا نیازمند ویزا خواهند بود. به علاوه کسانی که تابعیت دوگانه این کشورها را

دارند (مثل ایرانیان شهروند کشورهای معاف از ویزا) باید برای سفر به آمریکا درخواست ویزا کنند. در زمان آغاز اجرای برجام (از ۲۷ دی ۱۳۹۴) آمریکایی‌ها اقدام تحریمی جدیدی انجام دادند. آنها در واکنش به آزمایش موشک دوربرد «عماد» توسط ایران، برخی افراد و شرکت‌هایی را که ادعا می‌شد با برنامه‌های موشکی ایران ارتباط دارند، تحت تحریم‌ها قرار دادند. نکته دیگر اینکه با وجود رفع تحریم‌ها و آغاز اجرای آنها، تعداد زیادی از بانک‌ها و شرکت‌های بزرگ به دلایلی از جمله نگرانی از مجازات دولت آمریکا از همکاری با ایران خودداری کردند. از طرف ایرانی‌ها نیز حرکت‌های مشابهی انجام گردید. مهمترین آنها دستگیری تحقیرآمیز ده نظامی آمریکایی در ۲۳ دی ۱۳۹۴ توسط سپاه پاسداران ایران در بود که به صورت غیرمجاز وارد آب‌های ایران در خلیج فارس شده بودند. اقدامات این‌چنینی دو دولت نمایانگر بازتولید تخاصم بین دو کشور بوده است.

این رویدادها نشان دادند که تصور آب شدن یخ‌های روابط دو کشور به تبع توافق هسته‌ای بیش از حد خوش‌بینانه بوده‌اند. ناملایمتی‌ها ادامه داشت تا اینکه با به قدرت رسیدن نامزد جنجالی حزب جمهوری‌خواه، دونالد ترامپ در انتخابات ریاست جمهوری سال ۲۰۱۶ با ابهامات بیشتری مواجه شد. وی در ماه‌های پیش از انتخابات وعده داده بود تا در صورت پیروزی، برجام را مورد بازبینی قرار دهد. در هفته‌های پایانی حضور باراک اوباما در کاخ سفید، برخلاف انتظار دولت ایران، قانون داماتو درباره تحریم ایران به مدت ده سال دیگر تمدید شد. برجام نه تنها به عادی‌شدن روابط نیانجامید، بلکه حتی خودش نیز در معرض خطر قرار گرفت. توافق هسته‌ای اولین همکاری در روابط ایران و آمریکا نیست، بلکه در گذشته نیز روندهای همکاری‌جویانه‌ای اتفاق افتاده که منجر به حل و فصل مشکلات نشدند. این مسأله، مبانی بحث مقاله حاضر است. به این ترتیب، سؤال مقاله این است که چه عوامل بنیادینی سبب شده‌اند که گشایش‌ها و همکاری‌های مقطعی در روابط ایران و آمریکا- که اوج آن در توافق هسته‌ای نمایان شد- به عادی‌سازی روابط بین دو کشور منجر نشوند. در پاسخ، به برخی سیاست‌های ریشه‌دار آمریکا و ایران اشاره خواهد شد که مانع از عادی‌سازی روابط می‌شوند. در این راستا، حتی‌الامکان تلاش خواهد شد تا از اطلاعات و داده‌های معتبر استفاده شود.

۲. عوامل ناشی از سیاست‌های آمریکا

۱-۲. مواضع آمریکا در قبال انقلاب اسلامی

تا پیش از ورود فعالانه آمریکا به سیاست ایران در دهه ۱۹۵۰، وجهه این کشور در میان ایرانیان مثبت‌تر از سایر قدرت‌های ذی‌نفوذ در منطقه بود. سابقه دخالت‌های استعماری مکرر روسیه و بریتانیا در ایران به علاوه دور بودن آمریکا از مسایل ایران سبب شده بودند ایرانیان نگاهی توأم با حسن ظن به این قدرت نسبتاً نوظهور داشته باشند. حتی محمد مصدق در مقام سیاستمدار ملی‌گرا و استعمارستیزی که با اراده ملی به مقام نخست‌وزیری ایران رسید، در دوره اوج‌گیری مشکلات اقتصادی خوش‌بینانه از آمریکا تقاضای کمک مالی کرد. وی تصور می‌کرد با توجه به سیاست‌های جدید آمریکا از جمله دکترین ترومن و اصل چهار ترومن امکان جلب حمایت این قدرت وجود دارد. شاید مهمترین خطای مصدق این بود که در مورد وزن و جایگاه بریتانیا در سیاست خارجی آمریکا ارزیابی درستی نداشت. نهایتاً، دولت مصدق نه تنها در جلب حمایت واشنگتن ناکام ماند، بلکه با کودتایی سرنگون شد که این کشور در طراحی و اجرای آن نقش کلیدی داشت؛ کودتایی که به بازگشت و تحکیم استبداد پهلوی همراه با نفوذ سیاسی فزاینده آمریکا در ایران منتهی شد. بروز چنین رفتاری از سوی سران کاخ سفید هنوز هم نزد ایرانیان به مثابه خیانتی بزرگ و تاریخی تلقی می‌شود.

در دوره حکومت دولت محمدرضا پهلوی، آمریکا محوری‌ترین حامی و حافظ رژیم شاه در ایران بود. بلافاصله پس از سقوط دولت مصدق، شاه و نخست‌وزیرش، فضل‌الله زاهدی تقاضای کمک و همکاری با قدرت‌های غربی به ویژه آمریکا را آغاز کردند. دولت آیزنهاور که قبلاً از همکاری با خودداری کرده بود، از دولت جدید ایران به گرمی استقبال کرد و حمایت‌های خویش از شاه را از سر گرفت. مناسبات تهران-واشنگتن بهبود یافت، به نحوی که ایران به یکی از متحدان استراتژیک آمریکا در منطقه تبدیل شد. جیمز بیل در این مورد می‌نویسد: «آمریکا منافع ملی خود را در سطح آنچنان وسیعی به این پادشاهی استبدادی، غیرغربی، و کوچک وابسته کرد که در تاریخ دیپلماتیک آمریکا سابقه ندارد. دوره بین سال‌های ۱۹۷۲ و ۱۹۷۷ شاهد بود که دو کشور به طور فزاینده‌ای با یکدیگر متحد و مختلط شدند و این اتحاد از بالاترین سطح ساختار قدرت آن دو آغاز می‌شد.» (بیل، ۱۳۷۱: ۳۳۹). این پیوند به قیمت تحکیم استبداد سیاسی توسط شاه پیگیری می‌شد. سیاست وی در توسعه همکاری با آمریکا در حالی دنبال می‌شد که جامعه ایران به تبع سیاست‌های سرکوبگرانه دولت در اختناق

سیاسی به سر می‌برد. بسیاری از مخالفان شاه از جمله جریان‌های مذهبی و روحانیون بر آن بودند که شاه از این سیاست برای تضمین ثبات حکومت خویش استفاده می‌کند. حمایت و اشنگتن از ثبات رژیم شاه سبب شد میان انقلابیون ایران بدبینی عمیقی در مورد اهداف و انگیزه‌های این قدرت جهانی شکل بگیرد.

۲-۲. حمایت از گروه‌های مخالف جمهوری اسلامی

فعالان مخالف جمهوری اسلامی متشکل از طیف‌های مختلفی است که هر کدام بنا به ملاحظاتی شامل سیاسی، فرهنگی، قومی، و مذهبی از داخل یا خارج برای ایجاد تغییرات اساسی در سیستم سیاسی جمهوری اسلامی تلاش می‌کنند. این گروه‌ها نه تنها مجموعه یکپارچه‌ای نیستند، بلکه بعضاً بین‌شان اختلافات اساسی فکری و سیاستی وجود دارد. در حالی عده‌ای مثل سلطنت‌طلبان از ابتدا مخالف سرسخت انقلاب اسلامی بودند، عده دیگری مثل شورای ملی مقاومت ایران به تدریج و در نتیجه نزاع داخلی میان جریان‌های مختلف انقلابی در موضع اپوزیسیون قرار گرفتند. علی‌رغم تنوع چشمگیر، آنها عموماً بر سر محدودسازی و یا تغییر نظام سیاسی جمهوری اسلامی توافق دارند. نقض حقوق بشر توسط جمهوری اسلامی اتهامی است که معمولاً در تریبون‌های تبلیغاتی مختلف مخالفان مورد تأکید قرار می‌گیرد. آنها به مثابه یکی از منابع اصلی تدوین گزارش‌های بین‌المللی در مورد وضعیت حقوق بشر در ایران مورد استفاده قرار می‌گیرند. با توجه به اینکه فعالیت‌های این گروه‌ها در گذشته به اشکال مختلف امنیت ملی کشور را در معرض تهدید قرار داده و بعضاً شکل مسلحانه و تروریستی به خود گرفته، حساسیت امنیتی نظام سیاسی ایران به آنها بالاست. از این رو، فعالیت‌های حقوق بشری مخالفان نیز به مثابه نوعی تاکتیک سیاسی برای مشروعیت‌زدایی از نظام جمهوری اسلامی تعبیر می‌شود.

حمایت آمریکا از برخی گروه‌های اپوزیسیون غیررسمی و بعضاً برانداز جمهوری اسلامی چه در داخل و چه خارج، از سوی دولت ایران به مثابه دشمنی آشکار آمریکا با ایران ارزیابی شده است. هرچند سیاست اعلامی آمریکا در قبال ایران عمدتاً ایجاد تغییر در رفتار دولت جمهوری اسلامی و نه تغییر خود رژیم بوده، اما عملکرد آن در برخی امور مثل حمایت از اپوزیسیون‌های خواهان تغییر نظام جمهوری اسلامی به مثابه تمایل آمریکا برای تغییر رژیم در ایران یا حداقل اعمال فشار بر ایران با استفاده ابزاری از مخالفان تفسیر می‌شود. این گونه حمایت‌ها که با پشتیبانی بودجه‌ای قابل توجهی انجام

می‌شوند، از حالت معنوی فراتر رفته و در بسیاری موارد شکل مادی به خود می‌گیرد. یکی از اشکال رایج حمایت از مخالفان جمهوری اسلامی تأمین مالی فعالیت‌های رسانه‌ای آنهاست که در قالب‌های مختلف شنیداری، دیداری، و نوشتاری جریان دارند (قنبرلو، بهار ۱۳۸۷: ۱۴۳-۱۴۲). به عنوان مثال، *راديو فردا* که در واقع سرویس فارسی *راديو آزادي* بوده و بخش فارسی شبکه تلویزیونی *صدای آمریکا* دو نمونه از رسانه‌هایی هستند که بیشتر به صورت تریبون تبلیغاتی عده‌ای از مخالفان جمهوری اسلامی عمل کرده‌اند. توجیه اساسی واشنگتن در تخصیص بودجه و حمایت آشکار از فعالان ضد جمهوری اسلامی، حمایت از حقوق بشر و دموکراسی در ایران بوده است. این موضع همواره مورد انتقاد و اعتراض جمهوری اسلامی قرار داشته، چراکه از منظر آن تسهیل فعالیت‌های فعالان رادیکال ضد جمهوری اسلامی دخالت سوء آشکار دولت آمریکا در امور ایران است که با هدف به چالش کشیدن مشروعیت و ثبات سیاسی آن کشور انجام می‌شود. طی دهه‌های گذشته، دولت جمهوری اسلامی هزینه‌های هنگفتی را در جهت مهار آثار فعالیت گروه‌های مخالف صرف کرده و این هزینه‌ها را تا حدی نتیجه دخالت‌های غیردوستانه آمریکا در امور سیاسی ایران می‌داند.

۲-۳. مخالفت و اقدام در برابر سیاست‌های منطقه‌ای ایران

سیاست‌های منطقه‌ای انقلابی ایران طی دهه‌های گذشته از ابعاد مختلفی با مخالفت و برخورد دولت آمریکا مواجه شده است. تعارض مواضع تهران و واشنگتن در برخی مسایل منطقه‌ای بسیار پررنگ و مناقشه‌انگیز بوده است. از جمله مسایل منطقه‌ای که نقش مهمی در تعمیق گسست بین دو کشور داشته‌اند، می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

جنگ ایران و عراق: اگرچه آمریکا با شروع جنگ بین ایران و عراق با انتشار بیانیه‌ای اعلام بی‌طرفی نمود، اما در عمل بعدها رفتارهایی از خود نشان داد که از نگاه دولت ایران خصمانه تلقی می‌شد. سیاست کلی آمریکا در قبال جنگ ایران و عراق را می‌توان بر اساس سیاست دولت ریگان مبنی بر استفاده از جنگ‌های بدون پیروز برای مهار دولت‌های انقلابی تبیین کرد. آمریکا با هیچ‌یک از دو کشور ایران و عراق روابط دیپلماتیک نداشت و از خط‌مشی سیاسی آنها راضی نبود. این قدرت جهانی به تناسب تغییر وضعیت در جبهه‌های جنگ دخالت‌هایی در جنگ ایران و عراق انجام می‌داد. در آغاز جنگ، ایران به خاطر تجاوز ارتش عراق به حریم سرزمینی ایران به شورای امنیت سازمان ملل شکایت برد. اما دولت ایالات متحده به دلایل مختلف از همکاری

منصفانه‌ای با خواسته دولت جمهوری اسلامی خودداری کرد. پس از آن که ایران در سال ۱۹۸۲ ارتش عراقی را از قلمرو خود بیرون کرد و به یک استراتژی تهاجمی در برابر عراق روی آورد، دولت ریگان با نگرانی از پیروزی احتمالی ایران اقداماتی به نفع عراق انجام داد. واشنگتن متحدانش در غرب و ممالک عربی را برای همکاری به منظور تقویت موقعیت نظامی عراق تحریک کرد. این حمایت‌ها به از سرگیری روابط دیپلماتیک بین دو کشور در سال ۱۹۸۴ انجامید. چندی بعد، سیاست مشابهی در قبال ایران اتخاذ شد که به ماجرای ایران-کُتترا منجر گردید. اما مجدداً موج جدیدی از فشارها علیه ایران آغاز شد که به خصوص پس از تصویب قطعنامه ۵۹۸ شورای امنیت تشدید شد. در اواخر جنگ، برخوردهای نظامی مستقیم بین ایران و آمریکا صدمات سنگینی به توان نظامی ایران وارد کرد. حفاظت از امنیت صادرات نفت مهمترین توجیه آمریکا برای برخورد با ایران بود. این روند تا جایی ادامه یافت که در ۳ ژوئیه ۱۹۸۸ ناو وینسنس آمریکا هواپیمای مسافربری ایران را با ۲۹۰ سرنشین هدف حمله موشکی قرار داد. در سال پایانی جنگ همچنین استفاده گسترده عراق از سلاح‌های شیمیایی با واکنش انفعالی آمریکا همراه بود. دولت جمهوری اسلامی زمانی قطعنامه ۵۹۸ را پذیرفت که از نظر نظامی در موضع ضعف بود و بخشی از قلمروش تحت اشغال ارتش عراق قرار داشت. از نگاه این دولت، رفتار خصمانه واشنگتن یکی از عوامل مهمی بود که سبب شد ایران در موضع ضعف تن به پذیرش قطعنامه آتش‌بس بدهد.

حضور نظامی گسترده آمریکا در منطقه: یکی از چالش‌های امنیتی پیش روی جمهوری اسلامی در منطقه حضور نظامی آمریکا بوده و همین موضوع در تداوم گسست بین دو کشور نقش مهمی داشته است. در حالی که سیاست ایران مخالفت مستمر با حضور نظامی آمریکا در منطقه بوده، سیاست واشنگتن معمولاً خلاف آن جریان داشته است. تا پیش از سال ۱۹۷۱ که دولت بریتانیا نیروهای خود را از بخش اعظم منطقه شرق سوئز خارج کرد، ایالات متحده حضور فعالی در منطقه نداشت. پس از عقب‌نشینی بریتانیا از منطقه بود که آمریکا به عنوان قدرت جایگزین وارد عمل شد. این کشور در ابتدا تحت تأثیر رویدادهایی مثل جنگ ویتنام ترجیح می‌داد به جای حضور مستقیم از پتانسیل متحدان منطقه‌ای خویش استفاده کند. در دهه ۱۹۷۰، سیاست امنیتی واشنگتن در منطقه خلیج فارس بر اساس دکترین دو ستونه ریچارد نیکسون از طریق متحدان اصلی آن یعنی ایران و عربستان سعودی پیگیری می‌شد. اما پس از وقوع دو حادثه مهم یعنی انقلاب اسلامی ایران و حمله ارتش شوروی به افغانستان که

دگرگونی در اوضاع منطقه را به دنبال داشت، شاهد حضور نظامی مستقیم و فزاینده آمریکا در منطقه هستیم. در دهه ۱۹۸۰، منازعات منطقه سبب شد نظامیان آمریکایی به درگیری مستقیم با نیروهای ایرانی کشیده شوند. در دهه بعد، وقوع چند رویداد عمده خصوصاً تجاوز عراق به کویت و فروپاشی شوروی باعث شدند حضور نظامی آمریکا در منطقه به شکل بی‌سابقه‌ای افزایش یابد. در کنار سیاست مهار دوجانبه که برای محدودسازی ایران و عراق طراحی شده بود، سیاست گسترش همکاری‌های دفاعی با کشورهای جنوب خلیج فارس به اجرا درآمد که به احداث پایگاه‌های نظامی آمریکا در همسایگان جنوبی ایران انجامید. پس از حوادث ۱۱ سپتامبر و متعاقباً دخالت‌های نظامی آمریکا در افغانستان و عراق، پایگاه‌های نظامی جدیدی در شرق و غرب ایران احداث شدند، به نحوی که حضور نظامی آمریکا در کشورهای اطراف ایران به نحو بی‌سابقه‌ای تقویت گردید. فقط در عراق تعداد پرسنل نظامی این کشور به بیش از یکصد و پنجاه هزار نفر رسید (قنبرلو، پاییز ۱۳۸۵: ۶۴۴-۶۴۷). این روند، برای دولت جمهوری اسلامی بسیار نگران کننده بوده است. البته در دوره دولت باراک اوباما روند معکوسی شکل گرفت و بخش زیادی از نظامیان آمریکایی از منطقه خارج شدند. با این حال، دولت ایران همچنان با اصل حضور نظامی مخالفت کرده و آن را تهدید کننده ثبات و امنیت منطقه معرفی می‌کند.

مسئله اسرائیل: پیوند دوستانه مستمر با اسرائیل و حساسیت به چالش‌های امنیتی آن از مهمترین ویژگی‌های سیاست خارجی ایالات متحده بوده، به گونه‌ای که این کشور در طول حیات دولت اسرائیل بارها نقش خود را به صورت ستون بنیادین امنیت اسرائیل ابراز نموده است. آمریکا سالانه میلیاردها دلار به اسرائیل کمک می‌کند که بخش اعظم آن به شکل کمک نظامی است. همکاری اطلاعاتی و امنیتی گسترده‌ای بین این دو متحد جریان دارد. یکی از موانع اساسی پیش روی فلسطینی‌ها در چانه‌زنی بین‌المللی برای دفاع از حقوق خویش در برابر اسرائیل حمایت آمریکا از مواضع اسرائیل بوده است. بسیاری از تصمیمات ضداسرائیلی مورد بررسی در شورای امنیت سازمان ملل توسط آمریکا و تو شده است. استحکام چتر حمایتی آمریکا از اسرائیل به قدری بالا بوده که برخی تحلیل‌گران برای تفهیم اهمیت اسرائیل برای آمریکا از آن به صورت یکی از ایالت‌های این کشور یاد کرده‌اند. البته در داخل ایالات متحده فعالان مختلفی بر آن بوده‌اند که تا زمانی که اسرائیل حقوق فلسطینی‌ها را نقض کرده و بدون توجه به موازین بین‌المللی به اشغال‌گری ادامه می‌دهد، باید از حمایت دولتشان محروم شود. اما

جریان اصلی حاکم بر سیاست آمریکا به ندرت تحت تأثیر چنین انتقاداتی قرار داشته است. شاید چنین تصور شود که اسرائیل در نقش ضامن کلیدی منافع استراتژیک آمریکا در منطقه عمل می‌کند. اما عده‌ای از کارشناسان چنین برداشتی را ناقص و گمراه‌کننده می‌دانند. از نظر آنها، لابی پرنفوذ و قدرتمند اسرائیل به نحوی بر سیاست خارجی آمریکا اثر گذاشته که در موارد مختلفی منافع استراتژیک این کشور در خاورمیانه را قربانی منافع اسرائیل کرده است. چنین حمایت گسترده‌ای تاکنون هزینه‌های سنگینی بر دولت آمریکا بار کرده که تقابل با ایران یکی از آنها بوده است (رک: Mearsheimer and Walt, Fall 2006). حمایت آمریکا از اسرائیل خصوصاً در جریان منازعات این دولت با فلسطینی‌ها یکی از جدی‌ترین عوامل ماندگاری بی‌اعتمادی و اختلاف بین تهران و واشنگتن بوده است. در حالی که ایالات متحده طی سال‌های گذشته هزینه‌های سنگینی بابت فعالیت‌های هسته‌ای غیرنظامی ایران بر این کشور تحمیل کرده، قبلاً در فرایند دستیابی اسرائیل به سلاح هسته‌ای بسیار با مدارا رفتار کرد. در حالی که ایران مکرراً از اسرائیل به عنوان اساسی‌ترین تهدید علیه امنیت منطقه یاد کرده و برنامه‌های مختلفی برای محدودسازی آن به کار گرفته، طبیعتاً حمایت مستمر واشنگتن از این دولت مسلح به تسلیحات هسته‌ای را ناموجه، ظالمانه، و خصمانه تلقی می‌کند.

۲-۴. تداوم و تقویت سیاست فشار اقتصادی علیه ایران

این سیاست ابتدائاً در واکنش به رفتارهای انقلابی دولت تازه تأسیس ایران خصوصاً حمایت از اشغال سفارت آمریکا در تهران صورت گرفت که به اشکال مختلفی از جمله تحریم مبادلات تجاری بین دو کشور و مصادره دارایی‌های ایران در بانک فدرال رزرو و بانک‌های خصوصی سراسر آمریکا نمود یافت. دولت جمهوری اسلامی از ابتدا خواهان بازپس‌گیری کلیه دارایی‌های مصادره و ضبط شده بوده است. پس از امضای توافق‌های ژانویه ۱۹۸۱ الجزایر، اکثر اموال ضبط شده آزاد و تحریم تجاری علیه ایران رفع گردید. البته بخش دیگری از اموال تحت عناوین مختلف ضبط شده باقی ماندند. تلاش مقامات ایران برای بازپس‌گیری باقی‌مانده اموال نه تنها ناکام ماند، بلکه آمریکایی‌ها به دفعات مختلف قوانینی در جهت اعمال فشارهای بیشتر اقتصادی تصویب نمودند. در دوران ریاست جمهوری هر یک از رؤسای جمهوری آمریکا، شاهد تصویب یا تمدید قوانینی به منظور مجازات ایران هستیم.

با اینکه پس از حل و فصل داستان گروگان‌گیری، دولت جیمی کارتر گشایش‌هایی به نفع ایران صورت داد، اما دولت بعدی به بهانه‌های مختلف سیاست محدودسازی ایران را از سر گرفت. طی دهه ۱۹۸۰ که ایران درگیر جنگ با عراق بود و در حاشیه آن برخوردهایی بین نیروهای نظامی ایران و آمریکا در خلیج فارس صورت گرفت، دولت رونالد ریگان محدودیت‌های تجاری جدیدی علیه ایران وضع کرد. تحریم‌های مشابهی در زمان جورج بوش پدر به سال ۱۹۲۲ رخ داد که به نام سیاست منع گسترش در ایران و عراق ورود برخی کالاها به این دو کشور منع شد. در اواسط دهه ۱۹۹۰، دولت بیل کلینتون فاز جدیدی از فشارهای اقتصادی را علیه ایران آغاز کرد. بر اساس قانون تحریم‌های ایران-لیبی (قانون داماتو) که از سال ۱۹۹۶ به اجرا درآمد، برای سرمایه‌گذاری شرکت‌ها در بخش انرژی ایران محدودیت ایجاد گردید و دولت موظف شد شرکت‌های خاطی را تحت مجازات قرار دهد. البته در اواخر این دهه و به تبع تحولات سیاسی ایران پس از انتخابات ریاست جمهوری ۱۳۷۶ دولت کلینتون گشایش‌هایی در مبادلات تجاری ایران ایجاد کرد (: Takeyh and Maloney, 2011). طی دهه بعدی، فعالیت‌های هسته‌ای ایران زمینه جدیدی برای تحریم‌های واشنگتن فراهم کرد، به نحوی که بی سابقه‌ترین محدودیت‌های اقتصادی علیه ایران شکل گرفت (رک: Samore, et al, June 2015). صادرات نفت و مبادلات مالی بین‌المللی از جمله اهداف تحریم‌های جدید بودند که آثار ملموسی بر اقتصاد ایران به جا گذاشتند. این اقدامات که به لحاظ تأثیر بر تحقق خواسته‌های آمریکا در ایران همواره مورد سؤال قرار داشته، بر شدت بی‌اعتمادی دولت جمهوری اسلامی افزوده است.

واقعیت این است که تحریم اقتصادی ابزاری است که طبق حقوق بین‌الملل استفاده از آن در برخی شرایط علیه دولت‌های خاطی مجاز به حساب می‌آید. از جمله ابزارهای شورای امنیت برای مقابله غیرنظامی با تهدیدات موجود علیه صلح و امنیت بین‌المللی وضع تحریم‌های اقتصادی است، هر چند که دامنه این اختیار شورا نیز محدود و مشروط است. اما مسأله‌ای تحریم‌های آمریکا علیه ایران را مناقشه‌انگیز ساخته، استفاده از تحریم به مثابه ابزار سیاسی بوده است. یکی از نگرانی‌های اساسی کشورهای در حال توسعه طی دهه‌های گذشته احتمال استفاده کشورهای صنعتی از ابزار تحریم اقتصادی به عنوان وسیله‌ای برای دخالت قهرآمیز در امور سیاسی آنها بوده که بعضاً در مواضع مجمع عمومی سازمان ملل انعکاس یافته است. از مثال‌های نسبتاً جدید این

قضیه می‌توان به قطعنامه ۶۷/۴ مجمع عمومی مبنی بر محکومیت تحریم‌های آمریکا علیه کوبا اشاره کرد که در ۱۳ نوامبر ۲۰۱۲ با رأی موافق رسید. ایران نیز کشوری است که به نحو گسترده در معرض این گونه فشارها قرار گرفته است. دولت آمریکا در شرایطی که امکان آن فراهم بوده، تلاش کرده تحریم علیه ایران را از مجرای شورای امنیت سازمان ملل مشروع و جهانی سازد. اما عدم توافق در شورای امنیت ضرورتاً مانع استفاده واشنگتن از این سلاح نبوده است. به همین خاطر، اعمال تحریم‌های یکجانبه در دستور کار قرار گرفته که با توجه به نفوذ اقتصادی و سیاسی گسترده دولت آمریکا در جهان مؤثر واقع شده است. در حالی که بعضی دولت‌های متحد قدرت‌های غربی بعضاً بدون برخورد جدی با فشارهای بین‌المللی با اقداماتی صلح و امنیت دیگر کشورها را تهدید کرده‌اند، اعمال مجازات‌های اقتصادی سنگین علیه ایران به خاطر اتهامی که مخاطب مجازات‌ها به کرات انکارشان کرده، از سوی دولت جمهوری اسلامی عملی تبعیض‌آمیز و خصمانه با کارگردانی دولت ایالات متحده تلقی شده است.

۳. عوامل ناشی از سیاست‌های ایران

۳-۱. خط‌مشی ضدآمریکایی جمهوری اسلامی ایران

از زمان شکل‌گیری جمهوری اسلامی، آمریکاستیزی یکی از گفتمان‌های حاکم بر دولت و جامعه ایران بوده و در تکوین سیاست خارجی دولت ایران نقش اساسی داشته است. رهبران جمهوری اسلامی همواره از آمریکا به عنوان دشمن اصلی ملت ایران یاد کرده و مردم را به مقابله فراگیر با سیاست‌های توسعه‌طلبانه آن دعوت کرده‌اند. «مرگ بر آمریکا» یکی از شعارهای رایج بخش قابل توجهی از مردم ایران بوده که قویاً از سوی نظام جمهوری اسلامی تشویق می‌شده است. واضح است که خصومت و تنش در روابط بین‌الملل امری متعارف است. دولت‌های مختلفی ممکن است در حل و فصل اختلافات فیما بین ناکام عمل کرده و تعمیق خصومت‌ها را حتی تا مرحله ورود به جنگ تجربه کنند. اما اصرار بر ماندگار کردن تخاصم کمتر اتفاق می‌افتد. نشانه‌های گرایش به تقابل با آمریکا از همان ابتدای حیات جمهوری اسلامی پدیدار شد و تا امروز که حدود چهار دهه از انقلاب اسلامی گذشته همچنان استمرار دارد.

در مورد چرایی قضیه می‌توان به عوامل مختلفی اشاره کرد. خاطره تلخ ایرانیان از دخالت قدرت‌های خارجی طی دو سده اخیر، دخالت در کودتای ۲۸ مرداد، کمک به

تحکیم رژیم پهلوی دوم، پذیرش ورود محمدرضا شاه به آمریکا پس از انقلاب اسلامی، فعالیت‌های ضدغربی جریان چپ در ایران، و آموزه‌های اسلام‌گرایانه حاکم بر جمهوری اسلامی همگی به اشکال مختلف در شکل‌گیری تمایلات آمریکاستیزانه ایران نقش داشتند. تصور اینکه آمریکاستیزی در جمهوری اسلامی به خاطر آن است که انقلاب اسلامی تضاد بنیادی با غرب داشته، چندان قابل دفاع نیست، چراکه در آن صورت ایران می‌بایستی با مجموعه دنیای غرب به همان شدت تضاد و تخاصم داشت که در عمل این‌گونه نبوده است. ریشه اصلی مشکلات، سیاست خارجی مداخله‌گرایانه واشنگتن معرفی شده است. با این حال، باید توجه داشت که آمریکاستیزی تدریجاً به بخشی از هویت جمهوری اسلامی تبدیل شده، به نحوی که بدون آن ممکن است مشروعیت نظام سیاسی جمهوری سیاسی با تهدید مواجه گردد. رهبران جمهوری اسلامی باور عمیقی به آثار تهدیدآمیز نفوذ فرهنگ غربی خصوصاً از جانب آمریکا داشته و بر این مبنا عادی‌سازی روابط با آمریکا را مغایر با منافع کشور تشخیص داده‌اند. از منظر آنها، عادی‌سازی روابط با آمریکا می‌تواند راه را برای نفوذ فرهنگ غربی هموار ساخته و به تضعیف مبانی فکری انقلاب اسلامی و نظام جمهوری اسلامی بیانجامد. به خصوص، پس از پایان جنگ سرد که آمریکا به یک قدرت نظامی بی‌رقیب تبدیل شده و گستره مداخلاتش در امور کشورهای دیگر افزایش یافته، شدت آمریکاهراسی نیز افزایش یافته است. به تبع توسعه هژمونیک آمریکا در جهان ضمن اینکه گرایش به فرهنگ و سیاست آمریکایی هوادارانی یافته، با مخالفت‌ها و مقاومت‌هایی نیز مواجه شده که نمود آن در ایران بسیار پررنگ بوده است (رک: کاتزنشتاین و کیوهن، ۱۳۹۵).

یکی از برون‌دادهای مهم آمریکاهراسی و آمریکاستیزی در ایران که بازتاب جهانی داشت، اشغال سفارت آمریکا در تهران بود. به دنبال پیام امام خمینی (ره) در روز ۱۰ آبان ۱۳۵۸ مبنی بر دعوت از مردم، دانشجویان، و طلاب به تجمع اعتراضی علیه آمریکا و اسرائیل که به مناسبت سال‌روز کشتار دانش‌آموزان و دانشجویان در ۱۳ آبان ۱۳۵۷ انجام گرفت، عده‌ای از دانشجویان در ۱۳ آبان ۱۳۵۸ وارد سفارت آمریکا در تهران شدند و با به‌گروگان گرفتن کارکنان سفارتخانه، آن را به اشغال درآوردند. رهبر انقلاب در نخستین سخنرانی خود که فردای حادثه ایراد گردید، ضمن تأیید اقدام دانشجویان، آمریکا را «شیطان بزرگ» نامید و به سفارت آن در تهران لقب «لانه جاسوسی» داد. در همین روز، نخست وزیر دولت موقت، مهدی بازرگان از سمت خود استعفا داد. رهبر

انقلاب ضمن قبول استعفای بازرگان و کناره‌گیری دولت موقت از عرصه اجرایی کشور، امور اجرایی کشور را تا تشکیل اولین مجلس به شورای انقلاب واگذار کرد. با این رویداد، تدریجاً عرصه سیاست کشور تحت کنترل جریان اسلام‌گرای رادیکال درآمد. این اتفاق از دو جنبه برای آمریکایی‌ها ناخوشایند بود. اول اینکه با اشغال سفارت و گروگان‌گیری پرسنل آن پرستیژ بین‌المللی آمریکا مخدوش گردید، و دوم اینکه با عقب کشیدن میانه‌روها که گرایش بیشتری به آمریکا داشتند و روی کار آمدن طیف رادیکال در عرصه سیاست ایران که نگاه به مراتب بدبینانه‌تری نسبت به آمریکا داشتند، کشوری که تا دو سال پیش از مطمئن‌ترین متحدان آمریکا در منطقه و «جزیره ثبات» تلقی می‌شد، از کنترل ایالات متحده دولت خارج شد و امور آن به دست سران ضدآمریکایی انقلاب افتاد (قنبرلو، بهار ۱۳۸۷: ۱۴۴).

اشغال سفارت اساساً ریشه در ترس ایرانیان از احتمال دخالت غافلگیر کننده آمریکا در امور داخلی ایران بود که به تبع تجاری چون کودتای ۲۸ مرداد شکل گرفته بود. در جریان کودتای ۲۸ مرداد نگرانی غربی‌ها از گرایش دولت محمد مصدق به شوروی در تصمیم آنها به طراحی کودتا نقش اساسی داشت. مشابه همان نگرانی در ماه‌های پس از انقلاب اسلامی نیز وجود داشت. سران انقلاب آمریکایی‌ها را به منظور برچیدن مراکز جاسوسی که علیه شوروی ایجاد کرده بودند، تحت فشار قرار دادند. در این مدت کوتاه، عوامل اطلاعاتی شوروی توانسته بودند از طریق نفوذ در ایران به اطلاعات مهمی در مورد پیشرفت‌های نظامی آمریکا دست یابند. رهبر ایران با درک این واقعیت بود که از اشغال سفارت و قطع ارتباط دیپلماتیک با آمریکا حمایت کرد (Wise, 2011: 8). اگرچه دو کشور نهایتاً به توافق رسیدند و گروگان‌های آمریکایی پس از ۴۴۴ روز آزاد شدند، اما خاطره تلخ آن هنوز هم در ذهن آمریکایی‌ها باقی مانده و روابط آنها با جمهوری اسلامی را تحت تأثیر قرار داده است. این رویداد زمینه‌ساز سلسله حوادث دیگری شد که در تعمیق گسست بین دو کشور نقش داشتند. فشارهای آمریکا علیه ایران بالا گرفت. در طول زمان، کنش-واکنش‌هایی شکل گرفتند که به تشدید بی‌اعتمادی متقابل و تقویت آمریکاستیزی در ایران منجر گردیدند.

در سال‌های اولیه پس از انقلاب، تمایلات آمریکاستیزانه ایران بیشتر حول مسائلی فعال بود که در روابط فیما بین شکل گرفته بودند. دولت ایران خواسته‌هایی داشت که طرف آمریکایی حاضر به پذیرش آنها نبود. اما تدریجاً و به دنبال تحکیم پایه‌های قدرت ملی جمهوری اسلامی، خط‌مشی آمریکاستیزانه آن از شکل تدافعی فراتر رفت و

حالت تهاجمی به خود گرفت. در نتیجه، ایران اساساً نحوه نقش‌آفرینی واشنگتن در جهان را به چالش کشید. با اینکه در طول زمان بعضاً مذاکرات و بده-بستان‌هایی بین دو کشور شکل گرفته، اما مانع آمریکاستیزی ایران نشده است. آمریکاستیزی در برداشت جمهوری اسلامی نفی متعصبانه یک دولت خاص نبوده، بلکه به معنی نفی برتری جویی سلطه‌گرانه یک یا گروهی از دولت‌هاست که امروزه اول از همه توسط دولت آمریکا نمایندگی می‌شود. بنابراین، اگر فرضاً کشور دیگری بر اریکه ابرقدرتی و رهبری جهان تکیه می‌زد، احتمالاً مشکلات مشابهی در برابر آن ایجاد می‌شد. طرد آمریکا اصولاً به دلیل سیاست خارجی هژمونی طلبانه آن است. از آنجا که جذابیت‌های فکری و فرهنگی آمریکا در خدمت هژمونی این کشور قرار گرفته، پس بایستی کلیه مجاری و ابزارهایی که در خدمت نفوذ و قدرت این کشور قرار دارند، طرد شوند. در عین حال، لازم است حتی‌الامکان از پتانسیل‌های موجود برای تقویت نیروهای مخالف هژمونی آمریکا استفاده کرد. به این ترتیب، آمریکاستیزی در خط‌مشی جمهوری اسلامی به یک ایدئولوژی تبدیل شده است. در نتیجه، ایران به یکی از موانع هژمونیسیم آمریکا در جهان تبدیل شده و به کرات از دولت‌ها و گروه‌های مخالف آمریکا پشتیبانی کرده است. اگرچه نگرش منفی نسبت به آمریکا و خصوصاً رفتارهای یکجانبه‌گرایانه آن در نقاط مختلف جهان وجود داشته، اما خصیصه مهم ایران این است که نفی آمریکا در آن شکل ایدئولوژیک یافته و به بخشی از هویت جمهوری اسلامی تبدیل شده است.

۲-۳. مواضع انقلابی ایران در برابر وضع موجود نظام بین‌الملل

نگاه رهبران ایران به نظام بین‌الملل همواره انتقادی بوده است. از منظر آنها، سیستم موجود از اساس ناعادلانه پایه‌ریزی شده است. البته واقعیت‌های تاریخی نیز چنین ادعایی را نفی نمی‌کنند. پایان جنگ جهانی دوم و تأسیس سازمان ملل متحد در واقع نقطه عطفی در شکل‌گیری نظم نوین میان قدرت‌های بزرگ بود، چراکه قدرت‌های پیروز جنگ سازوکار نوینی برای اعمال قدرت در جهان تنظیم کردند. طی کنفرانس‌های دامبارتون اوکس (آگوست تا اکتبر ۱۹۴۴) و یالتا (فوریه ۱۹۴۵) بود که شالوده سازمان ملل متحد ریخته شد و در مورد اعطای حق و تو به قدرت‌های دائمی شورای امنیت توافق اولیه به عمل آمد. در کنفرانس یالتا، رهبران قدرت‌های غرب و شرق حتی بر سر نحوه خاتمه جنگ، حوزه‌های نفوذ خویش در جهان، و نحوه برقراری صلح و امنیت در جهان به توافق رسیدند (رک: Plokhy, 2010). این نحوه تقسیم‌غنائیم بین قدرت‌های

پیروز برای بسیاری از دولت‌های دیگر جهان نامطلوب بود. نظم نوینی که شکل گرفت، در عمل بیش از همه در خدمت قدرت‌های پیروز قرار داشت. انقلاب اسلامی ایران در نوع خود نمودی از اعتراض به وضع موجود در نظام بین‌الملل بود. این انقلاب اسلامی توانست به نیروهای متقدم سیستم موجود حالتی تهاجمی ببخشد و ضمن به چالش کشیدن فضای موجود، جبهه نوینی در برابر قدرت‌های حامی وضع موجود ایجاد کند. جمهوری اسلامی مروج تفکری انتقادی بوده که بر اساس آن، اصول و هنجارهای موجود در سیستم بین‌الملل ظالمانه و بانی استعمار و استکبار معرفی شده‌اند. ویژگی‌های نظام بین‌المللی مطلوب ایران فراتر از مواردی است که در شعارهای کنشگران متقدمی چون جنبش عدم تعهد بیان شده‌اند. انقلاب اسلامی با ترویج تفکر دینی و اصولی چون خداباوری، اخلاق‌گرایی، و عدالت‌محوری، خواهان تقویت ارزش‌های معنوی در سیستم و سیاست بین‌الملل شد. این انقلاب ضمن نفی سیستم فکری-ارزشی سکولاریستی و ماتریالیستی حاکم بر روابط بین‌الملل، جایگزین‌سازی سیستمی جدید با محوریت ارزش‌های اسلامی را دنبال می‌کرده است. در این مسیر، بر آن بوده تا از ظرفیت‌های موجود در کشورهای جهان سوم استفاده کند (Falk, 2003: 182). چنین تمایلی در سیاست خارجی جمهوری اسلامی آشکار بوده، هر چند که با ایجاد هزینه‌های سنگینی برای کشور همراه بوده است. موضع انتقادی ایران چه در دوره جنگ سرد و چه پس از آن پابرجا بوده است.

مخالفت جمهوری اسلامی با وضع موجود نظام بین‌المللی صرفاً به‌خاطر نقش کلیدی دولت آمریکا در قوام‌یابی آن نیست، بلکه در اصل به خاطر سرشت ناعادلانه و سکولاریستی آن است. رهبران ایران از ابتدای انقلاب سیاست خویش در قبال نظام بین‌الملل را بر اساس اصل «نه شرقی، نه غربی» تنظیم کردند. در دهه ۱۹۸۰، رابطه ایران با هر دو ابرقدرت غرب و شرق سرد بود. حمایت از مجاهدین افغانستان در برابر ارتش شوروی به روشنی نشان می‌داد که ضدیت ایران با آمریکا به معنی نزدیکی آن به شوروی نبود. اما پس از فروپاشی اتحاد شوروی که ایالات متحده به تنهایی در رأس نظام بین‌المللی جدید قرار گرفت، جمهوری اسلامی ضمن نزدیکی به روسیه، علیه نظم بین‌المللی جدید موضع گرفت. برداشت جمهوری اسلامی این بوده که برای رسیدن به جایگاهی ایدآل در عرصه جهانی چاره‌ای از تقابل با نظام بین‌المللی موجود ندارد، چراکه این سیستم تحت رهبری آمریکا مهمترین مانع تحقق ایده‌های اصلی انقلاب اسلامی است. در دوره جنگ سرد که نظام بین‌الملل شکل دوقطبی داشت، تعارض

منافع دو بلوک قدرت سبب می‌شد فضای بین‌المللی نسبتاً مساعدتری برای کشورهای استقلال‌خواه مثل ایران فراهم شود. اما در سیستم پس از جنگ سرد که به سمت یک نظم سلسله‌مراتبی تحت هژمونی آمریکا گراییده، محدودیت‌ها برای عرض اندام ایران بیشتر شده است. بر همین مبنا، دولت ایران به همگرایی با دولت‌های منتقد نظام بین‌المللی تحت رهبری آمریکا شامل روسیه و چین کشیده شده است.

جمهوری اسلامی در چارچوب موضع انتقادی‌ای که علیه نظام بین‌الملل اتخاذ کرده، مشروعیت رژیم‌های بین‌المللی موجود را زیر سؤال برده و از همکاری با آنها در مواردی که مطابق با منافع و مقاصدش نیست، خودداری کرده است. علت عمده این است که از نگاه ایران، رژیم‌های بین‌المللی با اراده و خواست قدرت‌های برتر جهان ایجاد شده‌اند و اساساً در خدمت منافع و اهداف ملی آنها قرار دارند. این رژیم‌ها مولد ارزش‌ها، اصول، هنجارها، و رویه‌هایی هستند که رفتارهای دولت‌ها را طبق خواست قدرت‌های برتر تنظیم یا هدایت می‌کنند. این رژیم‌ها همچنین به وضع موجود در نظام بین‌الملل مشروعیت بخشیده و به تداوم آن کمک می‌کنند. از برجسته‌ترین مصادیق آنها می‌توان به رژیم امنیت بین‌الملل و رژیم حقوق بشر اشاره کرد. همکاری ایران با شورای امنیت سازمان ملل و نهادهای بین‌المللی حقوق بشری تا حدی جریان دارد که با منافع و اهدافش سازگار باشد. نمونه اخیر این مسأله را می‌توان در قضیه پرونده فعالیت‌های هسته‌ای ایران مشاهده کرد. شورای امنیت سازمان ملل طی سال‌های ۲۰۰۶ تا ۲۰۱۰ چند قطعنامه الزامی طبق فصل هفتم منشور ملل متحد صادر کرد که در آنها از ایران خواسته شد فوراً فعالیت‌های مربوط به تولید سوخت هسته‌ای را متوقف کند. با اینکه تحریم‌های سنگینی علیه ایران اعمال شد، اما ایران هرگز در برابر این قطعنامه‌ها تمکین نکرد.

به تبع موضع انقلابی ایران در برابر نظام بین‌الملل، ترتیبات منطقه‌ای موجود در خاورمیانه نیز آماج انتقادات این کشور قرار گرفته است. شرایط سیستم منطقه‌ای برای دولت ایران بسیار مهم است، چراکه تصور می‌کند نقش‌آفرینی مؤثرتر در منطقه مقدمه‌ای برای نقش‌آفرینی مؤثرتر در سطح نظام بین‌الملل خواهد بود. جمهوری اسلامی همواره از دخالت قدرت‌های خارجی در تنظیم مناسبات قدرت در منطقه ابراز ناخشنودی کرده است. نظم منطقه‌ای مطلوبی که امروزه ایران خواهانش است، نظامی هژمونیک تحت رهبری نظام سیاسی جمهوری اسلامی است؛ نظامی که از دخالت و نفوذ سیاسی و امنیتی آمریکا مصونیت دارد. این قضیه در برخی منابعی از جمله

سند چشم‌انداز بیست‌ساله به روشنی قابل درک است. طبق این سند، برنامه ایران این است که تا سال ۱۴۰۴ به کشوری توسعه‌یافته با جایگاه اول اقتصادی، علمی، و فنی در سطح منطقه و همچنین با هویت اسلامی-انقلابی و الهام‌بخش در جهان اسلام تبدیل شود. اگرچه به صراحت از ضرورت تفوق نظامی ایران صحبت نشده، اما قویاً بر اهمیت رهبری فکری و معنوی ایران در جهان اسلام تأکید شده است. مقابله با تک‌قطبی شدن جهان، اصلاح ساختار سازمان ملل، بهره‌گیری از روابط برای افزایش توان ملی، تقویت روابط سازنده با کشورهای غیرمتخاصم، و تلاش برای رهاسازی منطقه از حضور و دخالت نظامی بیگانگان از جمله سیاست‌هایی هستند که در چارچوب سند چشم‌انداز ۱۴۰۴ مورد توجه قرار گرفته‌اند.

این سیاست‌ها زمینه‌ساز واکنش‌های تندی از سوی بعضی قدرت‌های منطقه‌ای بوده است. عربستان سعودی نمونه‌ای از این دولت‌هاست که به ویژه پس از به قدرت رسیدن ملک سلمان بن عبدالعزیز به عنوان یک مخالف جدی جمهوری اسلامی در منطقه عمل می‌کند. عربستان در کنار اسرائیل از فعال‌ترین نیروهای توافق هسته‌ای ایران با قدرت‌های بزرگ بودند. در حالی که غربی‌ها حاضر به تعامل مسالمت‌آمیز با ایران شده بودند، این مخالفان منطقه‌ای ایران همواره مروج این تفکر بوده‌اند که از آنجا که ایران همچنان به عنوان یک نیروی انقلابی و ضدثبات در منطقه و جهان عمل می‌کند، بایستی تحت فشار و تحریم قرار گیرد. از این رو، آنها دولت اوباما را به خاطر مداخلات در برابر ایران به شدت سرزنش کردند.

۳-۳. خط‌مشی ضداسرائیلی جمهوری اسلامی ایران

در دوره پهلوی دوم، سیاست ایران در قبال اسرائیل عمدتاً طبق ملاحظات و منافع منطقه‌ای ایران تنظیم می‌شد. ایران ضمن اینکه تلاش می‌کرد از قابلیت‌های خاص اسرائیل در برخی زمینه‌های نظامی و اقتصادی استفاده کند، از رابطه با اسرائیل به مثابه اهرمی برای چانه‌زنی در برابر رقبای غرب استفاده می‌کرد. این سیاست مورد تأیید دولت آمریکا قرار داشت. ایران و اسرائیل هر دو متحدان نزدیک آمریکا در منطقه خاورمیانه به شمار می‌آمدند. اما دولت ایران در عین حال با توجه به واقعیت‌هایی نظیر هویت اسلامی جامعه ایران، تمایلات ضداسرائیلی فعالان مخالف شاه، و ملاحظات که در رابطه ایران با کشورهای عربی و اسلامی وجود داشت، برخی محدودیت‌ها را رعایت می‌کرد. از جمله اینکه شناسایی اسرائیل را در حد دو فاکتو حفظ کرده بود و

بعضاً علیه آن موضع می‌گرفت. به عنوان نمونه، ایران به قطعنامه ۳۳۷۹ مجمع عمومی سازمان ملل مصوب ۱۰ نوامبر ۱۹۷۵ مبنی بر محکومیت دو دولت آفریقای جنوبی و اسرائیل به عنوان دولت‌های نژادپرست رأی مثبت داد. این وضع ادامه داشت تا اینکه با انقلاب اسلامی سرسخت‌ترین دولت مخالف اسرائیل متولد گردید. جمهوری اسلامی نه تنها کلیه ارتباطات با اسرائیل را قطع کرد، بلکه مصرا نه خواستار مشروعیت‌زدایی و حذف کامل موجودیت آن گردید. در این چارچوب، گروه‌های مبارز ضداسرائیلی فعال در منطقه تحت پشتیبانی ایران قرار گرفتند. در دهه ۱۹۸۰، جمهوری اسلامی در تأسیس و رشد حزب‌الله لبنان نقش کلیدی داشت. دولت آمریکا از همان ابتدا در برابر مواضع ضداسرائیلی ایران موضع‌گیری کرد. در ژانویه ۱۹۸۴، دولت ریگان ایران را به خاطر پشتیبانی از حزب‌الله لبنان به عنوان دولت حامی تروریسم معرفی کرد (Katzman, August 19, 2016: 2).

در دهه ۱۹۸۰، با توجه به درگیری ایران در جنگ با عراق و تشنجی که در روابط ایران با بسیاری از دولت‌های منطقه وجود داشت، سیاست‌های ضداسرائیلی ایران چندان به چشم نمی‌آمد. در آن زمان، رژیم صدام حسین تهدید جدی‌تری برای اسرائیل قلمداد می‌شد. سران تل‌آویو به جمهوری اسلامی به مثابه سیستم سیاسی نوظهوری می‌نگریستند که از حیث دشمنی با دشمن اصلی اسرائیل نقش مفیدی دارد. به همین دلیل، پیروزی‌های نظامی ایران در جنگ با عراق برای آنها خوشایند بود. ایران نیز از برخی اقدامات نظامی اسرائیل خرسند بود. رهبران اسرائیل با وجود مواضع ضدصهیونیستی رهبران ایران، سیگنال‌های مثبتی برای آنها نشان می‌دادند. از آنجا که هسته‌ای شدن عراق تهدیدی مشترک برای هر دو کشور بود، هر دو طرف برای مهار آن دست به کار شدند. در ۳۰ سپتامبر ۱۹۸۰، نیروی هوایی ارتش ایران طی عملیات موسوم به شمشیر سوزان با نفوذ در خاک عراق اقدام به بمباران راکتور اتمی در حال تکمیل اوسیراک کرد. علی‌رغم اینکه عملیات طبق نقشه انجام شد، اما قدرت تخریبی بمباران در حد قابل قبولی نبود. این نقص حدود نه ماه بعد توسط ارتش اسرائیل جبران شد. نیروی هوایی اسرائیل در ۷ ژوئن ۱۹۸۱ طی عملیات موسوم به اوپرا حمله دیگری به این راکتور انجام داد که انهدام کامل تأسیسات را به دنبال داشت. در اوایل ۱۹۸۰، با اینکه ایران به خاطر قضیه گروگان‌گیری تحت تحریم تسلیحاتی آمریکا قرار داشت، اسرائیلی‌ها تلاش داشتند در تأمین تایرهای مورد نیاز برای فانتوم‌های ایران همکاری کنند. در ماجرای مک‌فارلین یا ایران-کنترا، اسرائیل تلاش کرد به مثابه معبری برای

انتقال تسلیحات آمریکایی به ایران عمل کند. سران اسرائیل عمدتاً فضای ضداسرائیلی حاکم بر سیاست ایران را موقتی تلقی می‌کردند. آنها امیدوار بودند با تغییر رهبران ایران و به قدرت رسیدن طیف میانه‌روتر مشکلات موجود در روابط دو طرف تعدیل شوند (Kaye, Nader, and Roshan, 2011: 14-16).

بعد از پایان جنگ و آغاز سیاست تنش‌زدایی جمهوری اسلامی در منطقه، جو تخصصی جاری در روابط دو کشور تشدید گردید، چراکه سیاست تنش‌زدایی ایران با وجود اینکه عادی‌سازی روابط با عراق را نیز دربرمی‌گرفت، شامل حال اسرائیل نمی‌شد. دولت عراق پس از اشغال کویت با رویدادهایی درگیر شد که موقعیت منطقه‌ای این کشور را به شدت متزلزل کرد. با فروپاشی شوروی یکی از حامیان مهم عراق از میان رفت و شرایط بهتری برای قدرت‌یابی ایران فراهم گردید. تضعیف عراق هم برای ایران و هم اسرائیل مطلوب بود. اما زمینه را برای تقابل بیشتر دو طرف تسهیل کرد. با اینکه هیجان انقلابی در ایران تا حدی فروکش کرده و روابط آن با بسیاری از دولت‌ها رو به بهبود بود، اما دولت جدید با انرژی تازه‌ای به سیاست مهار اسرائیل از طریق گروه‌های مسلح فلسطین و لبنان ادامه داد. جمهوری اسلامی با هر گونه برنامه صلحی که حقوق فلسطینی‌ها را نادیده بگیرد، قاطعانه مخالفت کرد. متقابلاً، ایران در معرض موجی از فشارهای آمریکا و اسرائیل قرار گرفت. دولت بیل کلینتون در قالب سیاست مهار دو جانبه، ضمن تلاش برای محدودسازی ایران و عراق از بهبود جایگاه منطقه‌ای اسرائیل حمایت کرد. ایران در معرض انواع فشارهای تبلیغاتی از جمله حمایت از تروریسم، تلاش برای ساخت سلاح‌های کشتار جمعی، و نقض حقوق بشر قرار گرفت و سرمایه‌گذاری در بخش انرژی اقتصاد آن با تحریم یکجانبه آمریکا مواجه شد. در سال‌های پایانی دولت هاشمی رفسنجانی، ایران به اتهام دست داشتن در بمب‌گذاری مقر نظامیان آمریکایی در طهران عربستان در آستانه حمله نظامی آمریکا قرار گرفته بود. علی‌رغم این گونه فشارها، ایران بر ادامه کمک‌های معنوی و مادی به گروه‌های مخالف فرایند صلح اعراب و اسرائیل شامل حزب‌الله لبنان و گروه‌های فلسطینی حماس، جهاد اسلامی فلسطین، و جبهه خلق برای آزادی فلسطینی تأکید داشت.

در اواخر دهه ۱۹۹۰، به قدرت رسیدن سیاستمداران طیف اصلاح‌طلب با ریاست جمهوری محمد خاتمی در ایران موجب آغاز موج نوینی از تنش‌زدایی در سیاست خارجی این کشور گردید. اما این بار نیز نشانه روشنی از تغییر مواضع ایران در قبال

اسرائیل مشاهده نگردید. البته در دولت اصلاحات این تفکر وجود داشت که اگر فلسطینی‌ها بخواهند با اسرائیل مصالحه کرده و موجودیت آن را بپذیرند، دلیلی برای مخالفت ایران وجود ندارد. اما این فکر هرگز به سیاست رسمی دولت تبدیل نشد، چراکه رهبری ایران با آن موافق نبود. با اینکه دولت اصلاحات در چهار سال اول عمر خود توانست با ارائه سیگنال‌های مثبت به غرب، از شدت فشارها تا حدی بکاهد، اما در چهار سال دوم که با حضور نومحافظه‌کاران در دستگاه اجرایی آمریکا هم‌زمان بود، مجدداً اوضاع تنش‌آلود گردید. این تنش‌ها در دولت طیف اصول‌گرا که تمایلات ضداسرائیلی شدیدی داشت، به طرز بی‌سابقه‌ای اوج گرفت. اما در دولت اعتدال‌گرا که به حل و فصل مشکلات با آمریکا تمایل داشته، مجدداً کاهش یافت. این دولت آنچنان که انتظار می‌رفته، از جبهه‌گیری‌های تخصصی علیه اسرائیل خودداری کرده و مناسبات با غرب را تا حدی بهبود بخشید. اما هیچ نشانه‌ای از تغییر اوضاع در مناسبات تهران و تل‌آویو مشاهده نشد. تجربه تحولات سه دهه اخیر این واقعیت را برای سیاستمداران اسرائیل روشن کرده که سیاست ایران در قبال اسرائیل مسأله‌ای نیست که با تغییرات در سطح دولت‌ها دستخوش دگرگونی شود.

یکی از اساسی‌ترین منابع مشکلات جاری در روابط ایران و آمریکا طی دهه‌های اخیر، سیاست‌های ضداسرائیلی ایران در عرصه فراملی بوده است. این خط‌مشی در مقاطع مختلف علی‌رغم فراز و فرودهایی که در سیاست خارجی ایران وجود داشته، ثابت و پایدار مانده است. این در حالیست که ایالات متحده از همان آغاز حیات اسرائیل تا به حال از ستون‌های اصلی حافظ امنیت اسرائیل بوده است. واشنگتن در تمامی جنگ‌های اعراب و اسرائیل، مستقیم یا غیرمستقیم، اسرائیل را تحت حمایت خود قرار داده و این امر محدود به حزب دموکرات یا جمهوری خواه نبوده است. اسرائیل از مهمترین دریافت‌کنندگان کمک‌های دولت آمریکا بوده و این کمک‌ها به خصوص از جنگ اکتبر ۱۹۷۳ گسترش بیشتری پیدا کرد. در این مدت، هیچ کشوری به اندازه اسرائیل از این کمک‌ها بهره‌مند نشده است. کمک‌های نظامی و اقتصادی آمریکا در حالی صورت گرفته که اسرائیل هم به لحاظ نظامی و هم اقتصادی از کشورهای قدرتمند و مرفه منطقه است.

آمریکا در حالی به صورت حامی منحصر به فرد اسرائیل عمل می‌کند که به نظر بسیاری محققان، منافع استراتژیک آن در منطقه اقتضاکننده این حد حمایت معنوی و مادی نیست. با توجه به اینکه دولت آمریکا برای تأمین منافع اقتصادی و سیاسی

خویش در خاورمیانه نیازمند جلب رضایت کشورهای منطقه بوده و به ثبات در منطقه اهمیت می‌دهد، حمایت‌های بی‌دریغ این کشور از دولتی که در اذهان عمومی منطقه به عنوان متجاوز به منافع اعراب و مسلمانان شناخته می‌شود، شگفت‌آور به نظر می‌آید. حتی ملاحظاتی چون تجربه‌های تلخ یهودیان در گذشته، تهدید اسرائیل توسط دشمنان فعلی آن در منطقه، و یا نظام سیاسی دموکراتیک اسرائیل نیز نمی‌توانند توجیه موثقی برای این سطح از حمایت‌ها باشند (Mearsheimer and Walt, Fall 2006: 34-40). البته تردیدی نیست که چنین ملاحظاتی در حمایت‌های آمریکا از اسرائیل بی‌تأثیر نبوده، اما به نظر می‌رسد ایجاد چنین چتر حمایتی قدرتمند و بی‌نظیری غالباً ریشه در جایگاه منحصر به فرد شهروندان یهودی در جامعه و نظام سیاسی آمریکا دارد. یهودیان آمریکا هم پیوندهای هویتی نزدیکی با جامعه غالباً مسیحی آمریکا دارند و هم از قابلیت‌های ویژه‌ای در این کشور برخوردارند که زمینه مناسبی برای لابی‌گری آنها به نفع اسرائیل فراهم می‌کند. لابی‌گران صهیونیست در آمریکا نسبت به سیاست خاورمیانه‌ای واشنگتن بسیار حساس هستند. آنها به ویژه جمهوری اسلامی ایران را تهدید بزرگی علیه امنیت اسرائیل دانسته و سیاست خارجی دولت آمریکا را در راستای تحت فشار قرار دادن هر چه بیشتر علیه آن جهت می‌دهند. به این ترتیب، نخبگان سیاسی مؤثر در سیاستگذاری خارجی آمریکا به صورت حافظ منافع اسرائیل عمل می‌کنند. در نتیجه، خط‌مشی ضداسرائیلی ایران به عاملی مهم در تداوم گسست و تخاصم بین تهران و واشنگتن تبدیل می‌گردد (قنبرلو، بهار ۱۳۸۷: ۱۵۳-۱۵۰).

سیاست‌های ضداسرائیلی ایران سبب شده این رژیم به عنوان یکی از قدرتمندترین نیروهای مخالف عادی‌سازی روابط تهران و واشنگتن عمل کند. اسرائیل و لابی صهیونیسم در آمریکا، بیش از هر دولت دیگری در قبال فعالیت‌های هسته‌ای ایران حساسیت نشان داده و دول غربی را در جهت متوقف‌سازی فعالیت‌های ایران تحت فشار قرار دادند. بنیامین نتانیاهاو نخست وزیر اسرائیل در زمان توافق هسته‌ای که همچنان بر استراتژی تهدید به اقدام نظامی برای شکست برنامه هسته‌ای ایران تأکید داشته، از سرسخت‌ترین مخالفان برجام بود، چراکه حفظ تحریم‌ها را برای مهار ایران لازم می‌دید. توافق هسته‌ای عاملی بود که به سرد شدن مناسبات اسرائیل و آمریکا کمک بسیاری کرد، هر چند که دولت اوباما این متحد منطقه‌ای واشنگتن را از کمک‌های نظامی کم‌سابقه‌ای برخوردار کرد.

۴. نتیجه‌گیری

گسست و بی‌اعتمادی جاری در روابط تهران-واشنگتن نتیجه مسایل مختلفی در تعاملات بین دو طرف است که برخی از آنها در دوره پیش از انقلاب یا زمان انقلاب رخ داده‌اند و برخی دیگر طی دوره حیات جمهوری اسلامی ایران به مرور زمان پدیدار شده‌اند. انباشته شدن مسایل و فقدان سازوکارهای مؤثر برای رسیدگی به آنها طبیعتاً شرایط لازم برای عادی‌سازی روابط را پیچیده‌تر و سخت‌تر کرده است. جنگ سردی که بین ایران و آمریکا شکل یافته، نه به تزلزل ثبات نظام جمهوری اسلامی انجامیده، و نه مانع دخالت‌های مکرر آمریکا در امور منطقه و ایران شده است. تجارب دو دولت در گذر زمان نشان داده که آنها با وجود تنش و خصومت ریشه‌دار، برای پیشبرد بهتر منافع‌شان نیازمند همکاری بر سر بعضی مسایل هستند که اوج آن را می‌توان در توافق هسته‌ای اخیر احساس کرد. به عبارت دیگر، نوعی وابستگی متقابل ناخواسته بین دو کشور وجود داشته است. تصمیم‌گیران دو کشور دریافته‌اند که گسست جاری بین تهران و واشنگتن طی دهه‌های گذشته از برخی زوایا به منافع ملی‌شان آسیب زده است. در این راستا، بعضاً گام‌هایی برای هماهنگی و همکاری متقابل برداشته شده، اگرچه این کارها هرگز به عادی‌سازی روابط منجر نشده‌اند.

در جریان مسأله فعالیت‌های هسته‌ای ایران، تهران و واشنگتن به نحو کم‌سابقه‌ای وارد گفتگو و همکاری شدند. امتیازاتی که دو طرف به یکدیگر اعطا کردند، برای بسیاری ناظران سؤال‌انگیز بود. به خصوص، عقب‌نشینی آمریکا از خط قرمز توقف کامل فعالیت‌های غنی‌سازی اذعان آنها را به این سمت هدایت کرد که تغییری چشمگیر در خط‌مشی کاخ سفید در قبال جمهوری اسلامی ایجاد شده است. در نتیجه همین تغییر بود که شورای امنیت سازمان ملل به نحو شگفت‌آوری پرونده ایران را از حالت اضطرار خارج و زمینه بازگشت این کشور را به جامعه بین‌الملل فراهم نمود. اما در عمل بنا به دلایل ریشه‌داری که در طول مقاله مورد بحث قرار گرفت، فضای تخصصی بین دو کشور در آخرین سال حضور دولت اوباما در کاخ سفید بازتولید گردید. توافق هسته‌ای با وجود ایجاد همکاری بین تهران و واشنگتن، برای عادی‌سازی روابط دو کشور کافی نبود، چراکه نه به خط‌مشی انقلابی و ضد‌آمریکایی ایران پایان می‌داد و نه سیاست‌های ضدایرانی آمریکا را متوقف می‌کرد. تهران و واشنگتن طی چهار دهه گذشته در مقاطعی منافع خویش را در توافق بر برخی همکاری‌های محدود و موقتی

تشخیص داده و در این چارچوب به تعدیل مواضع روی آورده‌اند. اما به حل و فصل اساسی مشکلات فیما بین - که مستلزم اراده جدی متقابل است - ورود نکرده‌اند.

منابع

بیل، جیمز (۱۳۷۱) *عقاب و شیر: تراژدی روابط ایران و آمریکا*، جلد اول، ترجمه مهوش غلامی، تهران: کوبه.

قنبرلو، عبدالله (بهار ۱۳۸۷) «اسرائیل و استمرار تنش‌ها میان ایران و آمریکا» *مطالعات راهبردی*، سال ۱۱، ش. ۱، ۱۶۳-۱۳۵.

قنبرلو، عبدالله (پاییز ۱۳۸۵) «بررسی ملاحظات اقتصادی استراتژی امنیتی آمریکا در خلیج فارس» *مطالعات راهبردی*، سال ۹، ش. ۳، ۶۳۷-۶۶۳.

کاتزنشتاین، پیتر و رابرت ا. کیوهن (۱۳۹۵) *ضدیت با آمریکاگرایی در سیاست جهان*، ترجمه حسن سعیدکلاهی، تهران: سازمان انتشارات پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.

Falk, Richard (2003) A Worldwide Religious Resurgence in an Era of Globalization and Apocalyptic Terrorism Pavlos Hatzopoulos and Fabio Petito, eds, *Religion in International Relations: The Return from Exile*, Basingstoke, Palgrave Macmillan.

Houghton, David Patrick (2004) *US Foreign Policy and the Iran Hostage Crisis*, Cambridge: Cambridge University Press.

Hunter, Shireen T. (2010) *Iran's Foreign Policy in the Post-Soviet Era: Resisting the New International Order*, Santa Barbara: Praeger.

Katzman, Kenneth (August 19, 2016) Iran: Politics, Gulf Security, and U.S. Policy *Congressional Research Service Report*, Retrieved July 18, 2016, from: www.fas.org/sgp/crs/mideast/RL32048.pdf.

Kaye, Dalia Dassa, Alireza Nader, and Parisa Roshan (2011) *Israel and Iran: A Dangerous Rivalry*, Santa Monica, CA: RAND Corporation.

Mearsheimer, John J. and Stephen M. Walt (Fall 2006) The Israel Lobby and US Foreign Policy *Middle East Policy*, Vol. 13, No. 3, 29-87.

- Mousavian, Seyed Hossein (April 2014) Future of Iran-US Relations Fatima Al-Smadi and Malak Chabkoun, eds., *Iran-US Rapprochement: Iran's Future Role*, Doha: Al Jazeera Center for Studies.
- Plokhly, Serhii M. (2010) *Yalta: The Price of Peace*, New York: Viking.
- Samore, Gary *et al* (June 2015) Sanctions Against Iran: A Guide to Targets, Terms, and Timetables *Belfer Center for Science and International Affairs*, Harvard Kennedy School, Retrieved September 5, 2016, from: www.belfercenter.org/sites/default/files/legacy/files/Iran%20Sanctions.pdf.
- Takeyh, Ray and Suzanne Maloney (2011) The Self-limiting Success of Iran Sanctions *International Affairs*, Vol. 87, No. 6, 1297-1312.
- UN Security Council (July 20, 2015) Resolution 2231 (2015) *International Atomic Energy Agency (IAEA)*, Retrieved July 5, 2017, from: www.iaea.org/sites/default/files/unsc_resolution2231-2015.pdf.
- Wise, Krysta (2011) Islamic Revolution of 1979: The Downfall of American-Iranian Relations *Legacy*, Vol. 11, No. 1, Article 2, Retrieved April 21, 2016, from: <http://opensiuc.lib.siu.edu/cgi/viewcontent.cgi?article=1008&context=legacy>.